

اي كاش كه در نيمه ي اين راه  
فرياد نمي زدي كه برگرد ...  
اي كاش كه اين قصه نمي شد  
يك شعر پر از سپاهي و درد  
\*

اي كاش شبانگه كه مي شد  
اين پنجره تا صبح سحر باز نمي ماند  
حسرت زده اي بر لب اين پنجره، اي كاش  
با ياد دو چشمان تو آواز نمي خواند  
\*

اي كاش كلاغي كه فرورفت در افلق  
در باغچه كوچك تو باز نشيند  
تا از طرف من ، سر فرصت دوسه باري  
آشفتگي حال تو را خوب ببيند  
\*

اي كاش كه اين نور پر از گرمي خورشيد  
بر شاخه ي سر سبز درخت تو بتابد  
آنگاه كه دستت برسد تا نوك شاخه

بر دست تو آرام و به صد ناز بخواید

\*

ای کاش که این ابر که مهمان شده در شهر

تا شهر تو رقصنده و طناز بیاید

هر گاه که تو خیره شوی بر دل این ابر

باران وفاداری من بر تو بیارد

\*

ای کاش دوباره برسد لحظه دیدار

ویرانه شود این همه آشفتگی و درد

ای کاش که تو در وسط راه

فریاد نمی زدی که برگرد

....